



دو نقد در باره يك فيلم

# طبیعت بیجان، يك اتفاق ساده

که زنش همچون نقش بردیوار، پای داربست قالی فشته یا در اصل چمپاتمه زده است. صحنه‌ای گویا و جاندار را پیش چشم ما مجسم میکند.

در «يك اتفاق ساده» دریا زندگی است، که مرد حصه‌اش را هر روز دزدگی (بالاجبار) از آن میگیرد، و در «طبیعت بیجان» راد آهن زندگی است این خط طولیل سرد آهنی و مشد که هر بار سرداری با راهبندی از جمیع بلاها محفوظ میدارد، زندگی است. سرداری نانش را، قندوچای و همه چیزش را از این خط سردارمتد دریافت میکند. کنار این خط دراز (همانگونه که در اتفاق ساده، کنار دریا) زندگی میکند و بالاخره حکم مرگش را نیز از این خط دریافت میکند. او همیشه نگران آبی است که بالاخره این خط را خواهد برسد و غافل که خط خود آبی است که زندگی را وجل و بلاش را میبرد مرد يك عمر از وسیله‌ای حراست میکند که سرانجام ویرانگر زندگی‌اش می‌شود سرداری باز نشستی را نمی فهمد، چرا که می‌انگارد پای همین خط بایسد

ممین چرخانده است. پیر مرد قفلتا حکم با نشستی خود دریافت میکند و این پایان خط است. راهبانی دیگر، راهبند خط مداوم و کشدار های سرداری را برای همیشه میبندد آقای سرداری میماند. پشت راهبند. یعنی چه؟ ناگهان بعد از شصت هفتاد سال در میان راهبند و کشدار این خط است و مرد است واقعا زنی آقای مجید سرداری. عروسک کوچکی خانه‌اش که می‌بزد قالی میبافد و رختخواب پهن می‌کند و سفره را بهمچنین و سپس جمع میکند و جای هم میریزد رابطه سرد ظاهر خانه نمود سرداری را تکمیل میکند لیکن چقدر این رابطه زیبا و عارفانه است. سرداری خطاب به خربداران قالیچه دستپاف زنش غرولندکنان میگوید «از صبح تا شب چون میکند همش ضرره» و این تنها نشانه این عشق پر شور به این سایه دوست داشتنی است، و حرکتی که ثالث به مرد داده هنگام بیان این جمله در حالیکه پولها را می‌شمارد به زاویه دیگر از اتاق

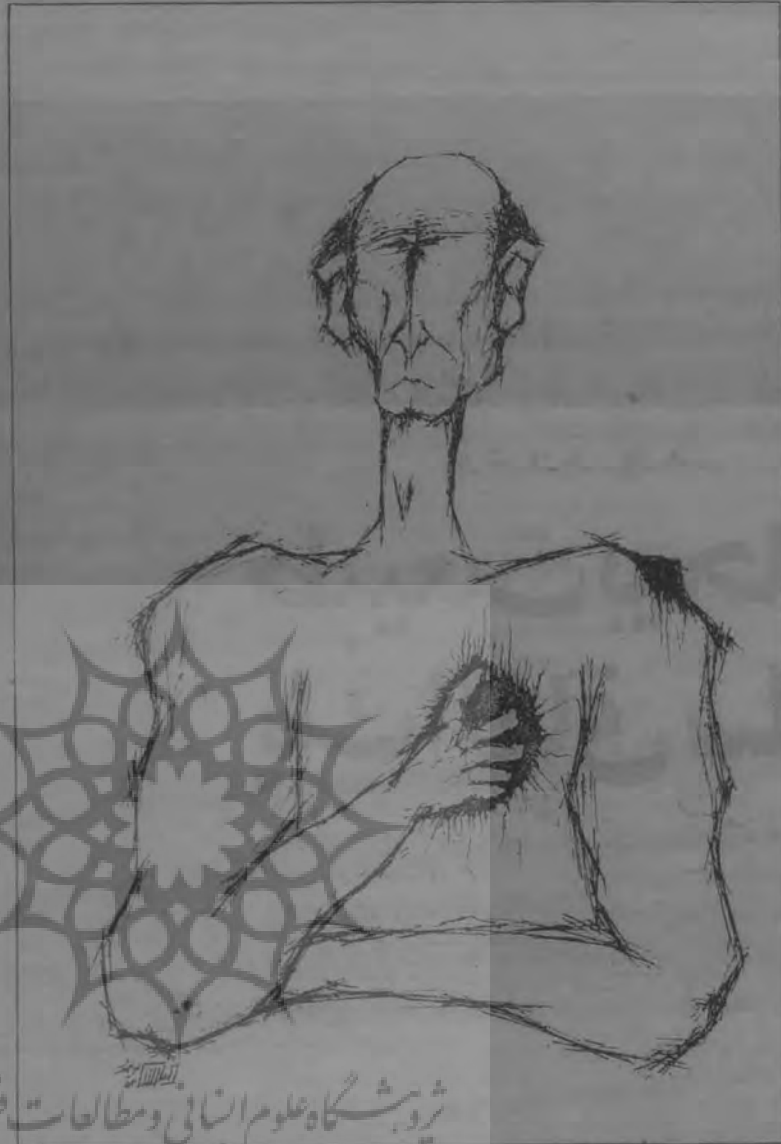
بزیب و گرفته و جوان‌انگیز، آنکه کتاب را باز میکند، نگاه میکند ولی نمی‌خواند و سپس رختخوابش را پهن میکند و میخوابد و در وقت شب پدرش نیز به خانه می‌آید. هست و لا یعقل. یکشب مادر، بیماریش سخت عود میکند و بالاخره نیمه های شب قبل از اینکه کودک پرشکوه را ببیند، در خواب از دنیا می‌رود. این بار بعد از دکه عرق فروش دیگری در خانه نیست و در آنجا آشی‌بخنه باشد. و در آنجا می‌نشاند و همانجا غذایش میدهد. و شب و خواب و مدرسه و ماهی قاچاق و میخانه و خانه تکرار کشدار و مداوم يك حرکت دایره‌وار. و «طبیعت بیجان» نیز به تعبیری نمایانگر همین استمرار هلال آور است با این تفاوت کوچک که قهرمان خود به مرگ میرسد در میان این دایره است او راهبان خطی است که حتی نمی‌داند چند سال دارد و میگوید حدودا سی سال است که تنها دستگیره دورا هستند يك تقاطع خط آهن و جاده شوسه‌ای را مدام در ساعاتی

با طبیعت بیجان سهراب شهید ثالث از دیدساجنظران بدون اغراق تنها مولف سینمای ایران است. مردی با اطلاع از فرهنگ ایران و ایرانی با تصویری ایرانی، رنگی ایرانی و مجموعه‌ای که خاص این مرز و بوم است و بهر عنوان ثبت کننده سینمای خاص این خطه. ثالث با غزل عارفانه «طبیعت بیجان» استمرار و جمود زندگی راهبان خط آهن را تصویر میکند که آئینه دار تمامی ماست. «يك اتفاق ساده» (اولین اثر شهید ثالث) تکرار هر روزه يك سری تصویر هاین است که صورت غریزی به خود گرفته است کودکی هر روز صبح از خواب بزمیخیزد، دایره‌ای را آغاز میکند، به مدرسه میرود دیر می‌رسد، به مدرس گوش نمیدهد و عصر از مدرسه به سرعت خود را به ساحل دریا میرساند. چند ماهی قاچاق را که پدرش صید کرده به هفازه‌ای میبرد، پولش را به میخانه‌ای که پدر در آن‌ها شبیه میخوارگی میبرد از دمیرد از آنجا به خانه باز می‌گردد تا شله آشی را که مادر بیمارش پنخه سر بکشد. خمود و سر

در بینهایت به هم میرسند ( اتفاقاً نموداریم که از دون پنجره  
 مه گرفته‌اش به تماشای عبور  
 خط نشسته‌ایم نه از آواز خیسر  
 داریم نه از گرگان ، نه از دور  
 نه از نزدیک با نگاههای خالی از  
 چشمانی خاکستری .

تراژدی زندگی انسانها  
 هرگز چنین ساده و بی پیرایه  
 به تصویر کشیده نشده است ،  
 بدون هیچ اغراق گویی . و آنگاه  
 که این کوچکترین و حقیرترین  
 روزنه نور - بر امتداد زندگی  
 با گل باز نشستی گرفته میشود  
 نص تنگی می آفریند ، نسلی  
 تازه آمده است تا این بار عبور  
 ما را از این خطنا امتدادی نزدیک  
 و شاید بینهایت به تماشای نشینند  
 نگاه پراز معنای سرداری از پشت  
 شیشه بر راهبان جدید که کنار  
 خط همچون سی سال پیش او  
 ایستاده نگاه این معناست . سرداری  
 از کنار سی سال خط داری به  
 راحتی میگذرد بقول زفی برای  
 شکایت کردن به راه اشتباهی  
 میروند و وقتی که راه صحیح را  
 پیدا میکنند احساس میکنند که باید  
 حرف بزنند ، گله‌کنند ، اعتراض کنند  
 اما نیروی چنین واکنشی در او  
 نیست و به این نتیجه میرسد که  
 باید هنگام عرض شکایت از خود  
 بیخود باشد چرا که دریا خود بودن  
 یاد نگرفته که چرا بگوید به عرق  
 پناه میبرد تا خرفش را بزند « برو  
 جانم » سرداری می رود خط را از  
 او گرفته‌اند ، او خواهد مرد . او  
 مرده است او مرده بود او مرده  
 بوده است .

بلون هیچ تعارف حقیرتر از  
 آنم که ثالث را به خاطر « یک  
 اتفاق ساده » و حالا « طبیعت بیجان »  
 سپاس ، تشکر یا تقدیر گویم .  
 ثالث فریاد عارفانه زندگی انسان  
 های معمولی این دیار است که هر  
 روز هزاران هزار شان باز نشسته  
 میشوند ، باز نشسته شده اندوباز -  
 نشسته شده بوده اند که کارا و خارج  
 از این محدوده چه خواهد بود  
 تنها امید است که میماند و اینکه  
 شاید ثالث و نه دیگری تا لااقل  
 ده سال دیگر فیلمی نظیر « طبیعت  
 بیجان » نماند .  
 علی اوحدی - تهران تیر ماه ۵۴



چیز نوری نباید این کینگی آرام  
 و جا افتاده را بهم بریزد  
 دو مقابل راهبان جدیدی که  
 آهده ند علم میکنند ولی تنها  
 یک صبح تا شب آنهم در جدالی  
 سخت که مدام خود و سایه‌اش  
 (زنش) به او سرکشی می‌کنند  
 نو را قفل می‌کند تا  
 راهبان را به کله حقیر فیر  
 مانندش راه ندهد این قبرسی  
 ساله که با همه وسایلش اخت شده  
 و حالا باید در بست در اختیار  
 دیگری قرار گیرد چگونه میتواند  
 قبرسی ساله‌اش را تحویل دیگری  
 دهد. اما غروب این مقاومت و  
 همچنین این قفل می‌شکند سرداری  
 و زنش راهبان تازه را میهمان  
 میکنند و به خوردن حریصانه‌اش  
 می‌پردازد.  
 « از کار بیگانه شدم » و این  
 ترجیح بندی است که مدام آقای  
 سرداری می‌خواند . از این تکرار و  
 حفاظت و تکرار را دوست دارد  
 یعنی که دیگر یاد گرفته است  
 که اینگونه زنده باشد او عمری  
 مواظب خط بوده است و حالا  
 این خط را از او میگیرند خودش  
 را در آینه می‌باید ولاید که پیری  
 را و مرگ را چه مقاومت سخت  
 و سردی دارد و در مقابل شکستن  
 این تکرار، حتی بانخریدن چادری  
 نو برای زنش . وجه آرام و دوست  
 داشتنی میگذرد پیشنهان خرید  
 این چادر نو « مکسیخوای بری مروسی »  
 ولاید تنها برای مروسی است که  
 باید چادر نو خرید ، زیرا هیچ